



با دکست متن و شعر طنز
لطفا اسکن کنید!

قانع

ریاضی دانی تعریف می کرد:
پس از سال‌ها یکی از شاگردهایم
را که در درس ریاضی ضعیف
بود، دیدم که بسیار ثروتمند
شده است. با تعجب پرسیدم تو
با آن حساب‌ندانی و ضعف در
ریاضی چگونه چنین ثروتمند
شدی؟ گفت:
"از کارخانه‌ی چینی‌سازی، یک
سرویس چینی می‌خرم ده هزار
تومان، می‌فروشم سی هزار تومان،
به همین سه در صد سود قانعم!"



خیار خوار غیر حرفه‌ای

اتوبوس که راه افتاد، هر مز از داخل کیسه‌ای که همراهش آورده بود، یک خیار درشت بیرون آورد و آن را به طرز وحشتناکی با پوست گاز زد و خرت و خرت خورد.
صدای خیار خوردنش طوری روی اعصاب بود که فشار خون صابر را چند درجه بالا برد و به مرز هشدار رساند. نیم دقیقه بیشتر طول نکشید که هر مز دومین خیار را از کیسه‌اش بیرون آورد و گاز زد. طبق نظریه‌ی نسبیت انیشتین، زمان هر خیاری که می‌خورد برای صابر چند قرن می‌گذشت. دیگ صبر او داشت به نقطه‌ی جوش می‌رسید.
آن‌ها داشتند برای شرکت در یک اردوی آموزشی، به کارخانه‌ای در شهر صنعتی کاوه می‌رفتند. هر مز دهمین و آخرین خیار را که از ته کیسه در آورد و خورد، خیال صابر راحت شد اما تا خواست نفس راحتی بکشد، اتوبوس جلوی جایگاه پلیس راه توقف کرد.
دست‌فروشی با بسته‌های تخمه آمد بالا. نگاه هر مز که به او افتاد، صدایش کرد و سه بسته تخمه خرید. حال صابر دوباره رو به وخامت رفت اما با خوش بینی گفت شاید تخمه خوردنش کمی تا قسمتی مثل آدمیزاد باشد که متاسفانه نبود. صدای تخمه شکستن هر مز، سوهان روح و روان شد. صابر که داشت به مرز جنون می‌رسید، رودر بایستی را کنار گذاشت و به او گفت: «خواهش می‌کنم نشکن!»
هر مز با لحن خودخواهانه‌ای جواب داد:

«حالا اردو رفتن به تخمه شکسته، ناراحتی، هندزفری بذار توی گوشت.» تمام صندلی‌ها پر بودند. صابر حاضر بود گوش‌اش را بدهد یکی جایش را با او عوض کند، اما ترسید اگر پیشنهادش را بگوید، به کم جنبگی و ضد حال بودن متهم شود چون همه قبل از سفر عهد کرده بودند که بچه‌های باحالی باشند. طاقت صابر که طاق شد، پاشد رفت مشککش را با مربی در میان گذاشت، او از هر مز خواست تخمه نشکند. صابر روی صندلی جا به جا شد تا نفس راحتی بکشد.

هر مز که بعد از خوردن تخمه‌های شور تشنه‌اش شده بود، مرتب تکرار می‌کرد: "چقدر تشنه. چقدر تشنه." صابر به خاطر این که از تکرار این جمله‌ی گوش‌آزار و روان‌فرسا راحت بشود، قمقمه‌ی پرآبی را که همراهش آورده بود به او داد. هر مز وقتی تمام آب قمقمه را سرکشید، تا خود ساوه تکرار کرد: "وای چه خوب شد. وای چه خوب شد. چقدر تشنه‌م بود. وای چه خوب شد...."



فوت و فن

پسری فکر کسب و کار افتاد
چند وقتی در این مدار افتاد

ابتدایی مهارت آموزی
رفت دنبال پیرهن دوزی

هرچه می دوخت نقص و مشکل داشت
دست کم، بیست عیب کامل داشت

آستین افتتاح و جادکمه
ضد و ناسازگار با دکمه

بعد از آن، پیتزا فروشی زد
نابلد بود و دخل او آمد

مدتی با کتف، سبب می بافت
به ضرر خورد، بس که بد می بافت

ناروشمند و هرچه بادا باد
گوشه‌ای قارچ پرورش می داد

طبق معمول کار او نگرفت
مات و مبهوت مانده بود و کتف

عاقبت با برادرش مرآت
رفت دنبال کار تاسیسات

همه از طرز کارشان شاکی
لوله دل گیر و شیر آن شاکی

تا جهان دیده‌ای صدایش کرد
نکته‌ها گفت و صد دلیل آورد

که بیم کار و فوت و فن دارد
از صنوبر، رطب نمی بارد

هی نگو فوت و فن نمی خواهد
علم و آموختن نمی خواهد

هر که در کار خود مهارت داشت
بهره‌ای از موفقیت داشت

کار و دانش، کنار هم باشند؛
این دو هر وقت بار هم باشند

حاصلش شک نکن، توانایی ست
راز هر کار خوب، دانایی ست

مصطفی مشایخی



نصیحت

شاندر و شاعر مجارستانی، گرفتار تنگدستی شد.
روزی می خواست از رودخانه‌ای بگذرد اما چون پول
نداشت، به قایقران گفت: «من برای عبور از رودخانه
پول ندارم اما اگر مرا به آن سوی رود برسانی پندی به
تو خواهم داد که به کارت می آید.»
قایقران قبول کرد و وقتی به آن سوی رودخانه
رسیدند، شاندر و گفت:
«و اما نصیحت! هرگز کاری را که برای من انجام دادی
برای دیگران انجام نده چون گرسنه خواهی ماند!»

غلط خوانی

پدري پسر را پند می داد که پیوسته با ادب باش زیرا
ادب، ارزنده چیزی ست.
پسر گفت: «کای پدر! اگر ادب ارزنده چیز است،
چرا شاعر در این بیت از آن به نام "خر ارزان" یاد
می کند
جان در تن فرد بی ادب لرزان است
صد جان بدهی، ادب خری ارزان است؟»

مجازیان

تا یکی دو دهه پیش، جانداران
به گونه‌هایی مانند: تک سلولی،
پرسلولی، مهره داران، بی مهرگان
آبزیان، بندپایان، خارپوستان، نرم تنان و

.... تقسیم بندی می شدند اما امروزه، گونه‌ی دیگری به این گونه‌ها اضافه شده، به نام «مجازیان»

مجازیان به گروهی از جانداران گفته می شود که می توانند ساعت‌های متمادی و متوالی، بدون قوت و غذا
سر در گوشی و تبلت و لپ تاپ داشته باشند و فقط هوا بخورند. البته اگر حواسشان باشد، گاهی پفکی،
چیپسی، چیزی دانلود می کنند که دل ضعفه بگیرند.

این گونه از موجودات زنده، هر چند در خشکی زندگی می کنند اما در کشتی و هواپیما و ماه و مریخ هم
به اینترنت متصلند و در حالی که انگشت خود را روی مانیتور هایشان می کشند لینک به لینک و صفحه به
صفحه می روند تا مبادا از خبری، کلیپی یا مطلبی جا بمانند.

آن‌ها از زمان و مکان خبر ندارند و روز و شب برایشان فرق نمی کند.

آورده اند که به یکی از آنان گفتند: «چه نشستی که قرار است برای خواهرت خواستگار بیاید.» گفت: «ای
وای! مگه خواهرم بزرگ شده است؟»

مجازیان، به صورت فردی و گروهی زندگی می کنند. جمعی از آنان «ادمین» اند و جمعی «ممبر» که
همگی دست در دست هم به اموری چون کیپیست کاری و لایک گذاری و مطلب نگاری مشغولند.
عده‌ای از آن‌ها که وای فای دارند به «یک جانشینان» مرسومند زیرا باید جایی نزدیک مودم خود بنشینند
و بدون آن که پلک بزند، چشم از گوشی برنگیرند. آنان حتی به صورت آنلاین درس می خوانند، اینترنتی
خرید می کنند و قدم هایشان همچنان آکبند است.

یک جانشینی را حکایت کنند که پسری ناشناس را کنار سفره خویش دید. او را گفت:

«تو کیستی و در خانه‌ی ما چکار داری؟»

پسر گفت: «من پسر شمایم.»

یک جانشین پرسید: «تا امروز کجا بودی؟»

گفت: «در اتاقم بودم و سر در بازی رایانه‌ای داشتم.»

امروزه مجازیان بنابر بر آمارها و نمودارها، هفت میلیارد از ساکنان کره زمین را تشکیل می دهند و
پیش بینی می شود تا یک دهه بعد تعدادشان به چهارده میلیارد نفر برسد.